

نشریه خاورمیانه

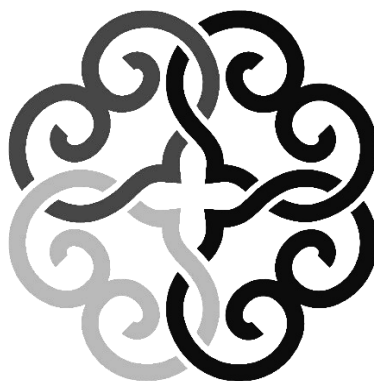
جلد ۱۷، شماره ۴ (پائیز ۱۹۶۳)



مروری بر ایده اتحادیه ایران، افغانستان و پاکستان

نویسنده: لویی دوپری

مترجم: امیررضا فرقانی



aryanrace.ir

این مقاله تنها یک ترجمه تحقیقاتی است و نظر تارنمای ما در آن گنجانده نشده است. از آنجاکه کشورهای غربی دسته کم در راستای منافع خویش در قرن های اخیر جریانات شرق شناسی گسترده ای ایجاد کردند شاید نگاهی به این مقاله خالی از لطف نباشد. متن زیر در سال ۱۳۴۲ خورشیدی و پانزده سال پیش از سقوط آخرین سلسله پادشاهی ایران نگارش یافت.

مثلت خالی

در طول بیشتر تاریخ مستند خاورمیانه الگوهای سیاسی این منطقه همواره تحت الشعاع فرآیندهای ترکیب و تجزیه قرار داشت. یک مرد قدرتمند پس از به قدرت رسیدن و متحد نمودن نخبگان، قلمرو جغرافیایی کشورش را تا حد توان نظامی اش گسترش می داد و پس از مرگش معمولاً کشمکش های داخلی بر سر جانشینی منجر به فروپاشی امپراتوری او به واحدهای قومی و قبیله ای می شد. در مرزهای مدرن امروزی عناصر قوم محور هنوز وحدت ملی را تهدید می کنند که شورش (نسبتاً) اخیر کردها علیه دولت عراق نمونه ای از آن است. کردها به عنوان مرزنشینان ساکن چهار کشور قرن هاست دولت های ایران، عراق، ترکیه و سوریه را به تنگ آورده اند. مشابه

آن گروه‌های قبیله‌ای ناراضی پشتون (پاتان) هستند که مقامات کشور پاکستان و افغانستان را در امتداد خط مرزی دیورند که بین این دو تنها از سوی پاکستان پذیرفته شده مورد حمله قرار می‌دهند.

در دوره‌های مختلف گذشته ایران، افغانستان و بخش غربی پاکستان از نظر سیاسی به طور جزئی یا کامل باهم متحد بودند اما این اتحادها هرگز داوطلبانه نبوده و آنها همواره به‌عنوان بخشی از امپراتوری‌های بزرگتر در کنار یکدیگر قرار داشتند. این امپراتوری‌ها غالباً منطقه کشمیر که امروزه مورد مناقشه قرار دارد را نیز شامل می‌شد. نکته مهمی که باید روشن شود این است که ایران به مدت ۲۵۰۰ سال تقریباً یک دولت-ملت واقعی [یعنی حکومت همخوان با نژاد غالب آن سرزمین] بوده، درحالی‌که افغانستان تا سال ۱۸۸۰ شروع به شکل‌گیری به‌عنوان یک ملت مدرن نکرد و پاکستان نیز از دل هرج و مرج استقلال پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم شبه قاره هند پدید آمد.

توسعه سیاسی تا اوج امپریالیسم اروپایی در قرون ۱۸ و ۱۹ فرهنگ طبقات بالای جامعه را تا حدی همگن می‌کرد که زبان و فرهنگ فارسی خود اصلی‌ترین عامل وحدت‌بخش آن بود. بیشتر مردم این منطقه به یکی از زبان‌های هندو-ایرانی از خانواده بزرگ هندواروپایی صحبت می‌کنند.

گوش‌های مختلف فارسی در ایران غالب است و در افغانستان با وجود رسمی بودن زبان پشتو، فارسی به‌عنوان زبان میانجی باقی مانده و بسیاری از صاحبان قدرت ترجیحاً به فارسی صحبت می‌کنند. پشتو همچنین پیوند زبانی بین افغانستان و پاکستان غربی است. حتی در پاکستان غربی که انگلیسی به‌طور فراگیر صحبت می‌شود و اردو زبان رسمی است، بسیاری از فرهیختگان فارسی می‌دانند. همچنین حدود ۳۰ درصد از واژگان اردو ریشه فارسی دارند.

اگرچه یک جریان فارسی‌گرا در سراسر منطقه وجود دارد اما گوناگونی گویشی زیادی نیز به چشم می‌خورد. پاکستان شرقی که در آن بنگالی صحبت می‌شود و پاکستان غربی با گوش‌های اردو هنوز به‌طور نهایی با دوگانگی زبانی کنار نیامده‌اند. قانون اساسی جدید پاکستان هر دو زبان را به‌عنوان زبان رسمی فهرست کرد اما نمایندگان پاکستان شرقی در مجمع ملی اعتراض کرده‌اند که بنگالی در همه مدارس پاکستان غربی تدریس نمی‌شود درحالی‌که اردو در همه مدارس پاکستان شرقی آموزش داده می‌شود.

گروه‌های بزرگی در ایران و افغانستان و پاکستان به زبان‌های هندواروپایی صحبت نمی‌کنند؛ از جمله ترک‌زبانان اورال-آلتایی [Turkic] ساکن در

شمال و غرب منطقه که شامل آذربایجانی‌ها در شمال غرب ایران، قشقایی‌ها در کوه‌های زاگرس، ترکمن‌ها در شمال شرق ایران و شمال افغانستان، و ازبک‌ها در شمال افغانستان می‌شود. عرب‌های بسیاری نیز به گویش‌های سامی صحبت می‌کنند که در جنوب ایران در امتداد خلیج فارس سکونت دارند. همچنین مردم براهویی که به زبان دراویدی هند جنوبی حرف می‌زنند در منطقه کلات پاکستان غربی و در امتداد دره پایین هیرمند در جنوب غربی افغانستان و مناطق جنوبی سیستان شرقی ایران ساکن‌اند.

...

اگرچه الگوهای فناوری عمومی این منطقه در سطح روستاها و اردوگاه‌های عشایری برای حدود ۵۰۰۰ سال تقریباً ثابت مانده، اما نوآوری در ارزش‌های دینی-فلسفی تغییراتی در نگرش‌های منطقه ایجاد کرده است. مهم‌ترین نوآوری، معرفی مفاهیم برابری خواهانه اسلام بود. تأثیر اسلام بر سیستم کاست هندو در سطوح بالای جامعه آنقدر عمیق بود که زمینه‌ای برای یک حکومت دموکراتیک در آنجا فراهم آورد که هنوز بسیاری از ملت‌های منطقه در پی آن هستند. اگرچه بسیاری از عالمان سنتی مسلمان این تفسیر مدرن از اسلام را رد می‌کنند.

در مناطق فارسی‌زبان، الهیات اولیه اسلامی اغلب تنها توجیهی برای مصادره قدرت توسط قدرتمندان (همچون امویان و عباسیان) بود. طبق این برداشت از آموزه‌های حضرت محمد اراده آزاد وجود ندارد. همه ما مهره‌های خداوند هستیم و موقعیت هر فرد در زندگی صرف‌نظر از بالا یا پایین بودن آن ناشی از نیروهای خارج از کنترل اوست. بر اساس این نگرش، اسلام به کسی که تسلیم سرنوشت شود پاداش اخروی وعده می‌دهد. همانطور که پیشتر ذکر شد بیشتر ایرانیان شیعه امامی هستند درحالی‌که اکثر افغان‌ها و پاکستانی‌ها سنی حنفی‌اند. فرقه‌های شیعه و سنی عمدتاً به دلیل اختلافات سیاسی بر سر جانشینی پیامبر از یکدیگر جدا شدند.

اسلام اگرچه معمولاً به‌عنوان یک نیروی وحدت‌بخش شناخته می‌شود اما خود به دفعات تقسیم شده است و مسلمانان اولیه به‌اندازه کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها جنگ‌های مذهبی خونین داشتند. امروزه اغلب ایرانی‌ها، افغان‌ها و پاکستانی‌ها در طبقه روشنفکر چندان نگران جزئیات الهیات نیستند و به جای تفاوت‌ها بر اشتراکات اسلام تأکید می‌کنند. با اینحال برخی روشنفکران پشتون نسبت به شکاف مذهبی در اسلام حساسیت دارند. آنها ایده فدراسیون با پاکستان را می‌پذیرند اما نه با ایران. یکی از آنها می‌گفت «خودم با این موضوع مشکلی ندارم اما قبایل پشتون هرگز بدون خونریزی

اجازه تشکیل یک فدراسیون با ایران شیعه را نمی‌دهند و این چیزی شبیه کنگوی بلژیک خواهد شد».

عوامل فرهنگی مرتبط با منطقه محوری، قبیله‌گرایی، یا قوم‌مداری که همگی با احساسات شدید درون‌گروهی مرتبطند نیز مانع تشکیل فدراسیون می‌شوند.

علیرغم وجود عناصر تفرقه‌انگیز در الگوهای فرهنگی و تاریخی، شباهت‌های کافی برای شناسایی این منطقه [فارسی‌زبان] از جمله بخش جنوبی آسیای مرکزی شوروی به‌عنوان یک حوزه فرهنگی وجود دارد. این منطقه عمدتاً به‌عنوان بخشی از خاورمیانه تعریف می‌شود که در آن جمعیت غالب گویشوران هندواروپایی با الگوهای فرهنگی فارسی نفوذ عمیقی در زندگی همه طبقات اجتماعی آن دارند. در سراسر منطقه و به‌ویژه در حاشیه‌ها فرهنگ ترکی از آناتولی و آسیای مرکزی بر فارسی تأثیر گذاشته و گاهی نیز بر آن مسلط شده است. عناصر هندی باستانی در شرق محفوظ مانده‌اند و تهاجمات اخیر عرب‌ها و مغول‌ها نیز تأثیر زیادی بر کل فرهنگ داشته‌اند. تفاوت‌های الگوهای مدرن نیز مستقیماً به تأثیرات خارجی برجای‌مانده از دوران توسعه و امپریالیسم اروپایی مرتبط است؛ ایران در آن دوران توانست استقلال خود را حفظ کند اما روسیه تزاری در قرن نوزدهم بسیاری از

استان‌های شمالی آنرا تصرف نمود. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بریتانیا و روسیه ایران را به حوزه نفوذ خود تبدیل کردند و این وضع تا پس از جنگ جهانی دوم ادامه یافت. افغانستان به جز دوره‌های کوتاهی از امپراتوری، تا زمانی که طرح‌های روسیه برای آسیای مرکزی و تمایل بریتانیا برای محافظت از امپراتوری رو به رشد هند بریتانیایی [راج] گروه های قومی افغان را به سمت تشکیل یک ملت سوق داد همواره به صورت حکومت‌های قبیله‌ای پراکنده وجود داشت، حالتی از اتحاد که هنوز جریان دارد. در قرن نوزدهم بریتانیا به تدریج بیشتر مناطق پاکستان غربی امروزی را به خود جذب کرد. پاکستان در سال ۱۹۴۷ به وجود آمد زیرا محمدعلی جناح و اتحادیه مسلمانان هند [موسوم به مسلم لیگ] به ترس عمیق اقلیت مسلمان از تبعیض در هند مستقل و مبتنی بر کاست شور و حال سیاسی بخشیدند.

برای سده‌ها افغانستان یک چهارراه [بین‌المللی] بود؛ هم از نظر اقتصادی (راه ابریشم بین چین و غرب)، هم از نظر سیاسی (گذرگاه فاتحان در رسیدن به ثروت‌های هند و بازگشت از آن) و هم از نظر فرهنگی (مسیر گسترش دین بودا به شرق دور). موقعیت افغانستان امروزه نیز آنرا به پُلی

میان ایران و هند تبدیل می‌کند که انتقال عناصر هریک به دیگری را برعهده دارد.

شرایط جغرافیایی مانع از آن شد که ایران و افغانستان تمدن‌های پیشرفته اولیه‌ای همچون تمدن دره نیل، تمدن بین‌النهرین و تمدن سند پرورش دهند. هیچکدام سیستم رودخانه‌ای خطی پیش‌نیاز منتهی به دریا را نداشتند تا به پرورش محصولات [قابل کشت] لازم برای توسعه شهری تمدن‌های عالی تحرک ببخشند.

در مناطق خوش آب‌وهوا تر، چنین سیستم‌های رودخانه‌ای آب مورد نیاز کشاورزی را برای [تولید مازاد] تغذیه متخصصان نیز فراهم می‌کرد تا آنها در تامین نیازهای تمدن‌ها تحول بیشتری ایجاد کنند. هم افغانستان و هم ایران آب در دسترس داشتند و هنوز هم دارند اما برخلاف تمدن‌های مصر، بین‌النهرین و دره سند، آنها فاقد مکانیسم‌هایی جهت کنترل رواناب و هدایت آن برای کشاورزی متمرکز، و بعدها انرژی آبی به منظور پشتیبانی از ظهور صنعت بودند.

کوه‌های ایران، افغانستان و پاکستان غربی هرگز یک سد واقعی در برابر نفوذ سیاسی و فرهنگی نبود بلکه صرفاً مردم و ایده‌هایشان را در مسیرهای

مشخصی کانالیزه می‌کرد. در فصل‌های خاص گذر از کوه‌ها و گردنه‌های پوشیده از برف ناممکن بود و از این رو گروه‌های تجاری و تهاجمی با دور زدن کوه‌ها تا رسیدن به شکاف بزرگ میان هندوکش و البرز پیش می‌رفتند.

زمین‌های این شکاف شامل بیابان‌های پست، مرداب‌ها و دشت‌هایی است که از خط هرات-مشهد به سمت سیستان امتداد یافته‌اند. از مواضع استراتژیک سیستان می‌توان به فلات ایران، افغانستان در جنوب هندوکش و غرب پاکستان دست یافت.

امروزه یک ویژگی جغرافیایی منفی مهم مانع از تشکیل فدراسیون شده که آنرا مثلث خالی می‌نامیم. خطی از مشهد به خرمشهر، خط دیگری از مشهد به کراچی، و خط سوم از خرمشهر به کراچی ترسیم کنید؛ مثلث تشکیل شده توسط این خطوط، ایران را از افغانستان و پاکستان جدا می‌سازد. این منطقه یک ناحیه بی آب و علف متشکل از بیابان‌های شنی و سنگ‌های بازالتی، باتلاق‌ها و زمین‌های فرسایشی است که زمانی یک مسیر جایگزین برای تهاجمات بود و جمعیت زیادی را با سیستم آبیاری پیچیده‌اش پوشش می‌داد. امروزه این منطقه کم جمعیت شده و تحت سلطه باد ۱۲۰ روزه قرار

دارد که از شمال با سرعت ۹۰ تا ۱۰۰ مایل بر ساعت [به مناطق شرق و جنوب شرقی فلات ایران، و به مدت ۴ ماه بی وقفه] می‌وزد.

سه عامل اصلی که به ویرانی مثلث خالی کمک کرد به شرح زیر است:

۱. جنگ‌های ترکی-مغولی در قرون سیزده و چهارده

۲. برادرکشی‌هایی که تا قرن بیستم از ویژگی‌های سیاست‌ورزی مسلمانان بود

۳. تغییر مسیر تجارت از راه ابریشم زمینی به راه‌های دریایی به دلیل عوامل ۱ و ۲ که تجارت در مسیرهای عادی را مختل کرده بود

علاوه بر اینها، گسترش سریع سیستم‌های هواپیمایی تجاری تندرو پس از جنگ جهانی دوم نیز به بی‌توجهی‌ها نسبت به ارتباطات زمینی در مثلث خالی دامن زد.

اگرچه رودخانه‌ها، در صورت هدایت مناسب در راستای کشاورزی و تولید انرژی می‌توانند به رفاه اقتصادی فدراسیون پیشنهادی کمک کنند و کوه‌ها به جای مسدودسازی می‌توانند انسان‌ها، ایده‌ها و محصولات را به هم برسانند، اما ادغام منطقه مابین فلات ایران تا دره سند بدون توسعه

اقتصادی مثلث خالی که اکنون منطقه‌ای غیرقابل دسترس است از نظر سیاسی ممکن نخواهد شد.

بستن مرز افغانستان-پاکستان ممکن است محرکی برای توسعه مثلث خالی باشد. بسیاری از کالاها، به‌ویژه صادرات هند، از طریق مسیر ریلی خرمشهر به مشهد و سپس با کامیون به افغانستان می‌رسند که مسیری طولانی و پرهزینه است. وقتی چستر بولز به‌عنوان سفیر ویژه رئیس‌جمهور کندی در بهار ۱۹۶۲ از ایران بازدید کرد برنامه‌های ایران برای توسعه بندرعباس به‌عنوان یک بندر اصلی او را تحت تأثیر قرار داد چراکه سال‌ها بود نیازی آشکار به یک بندر بین خرمشهر و کراچی حس می‌شد. علیرغم پیشرفت‌های پرهزینه بندری پس از جنگ جهانی دوم، هیچ‌یک از بنادر کنونی نمی‌توانند حجم فزاینده مبادلات تجاری را به خوبی مدیریت کنند. کشتی‌ها اغلب هفته‌ها در آب‌های خارج از کراچی منتظر می‌مانند تا جایگاه پهلوگیری آزاد شود. دلایل تمرکز بر کشتیرانی در خلیج فارس از یک سو به صنعت نفت و از سوی دیگر به تجارت دره سند مرتبط است.

موقعیت بندرعباس (تقریباً در میانه راه خرمشهر به کراچی) و ظرفیت آن، این بندر را به بهترین نقطه در خلیج فارس برای توسعه تبدیل کرده است. طبیعت یک بندر حفاظت‌شده به بندرعباس داده است و پیش از این

شرکت‌های بریتانیایی و هلندی و فرانسوی نیز در قرون ۱۷ و ۱۸ در آنجا کارخانه و مراکز تجاری داشتند. برنامه ایران همچنین شامل توسعه صنعت ماهیگیری در خلیج فارس با مرکزیت بندرعباس است، جایی که یک مجتمع کنسرو، بسته‌بندی و انجماد ساخته خواهد شد. صنعت ماهیگیری جدید می‌تواند به عنصر دیگری در پر کردن مثلث خالی و سیر کردن شکم ساکنان آن تبدیل شود. سازمان برنامه [و بودجه] ایران اعلام کرده که بندرعباس پس از تکمیل به یک بندر آزاد تبدیل خواهد شد.

یک بندر باید راه‌های خروجی زمینی داشته باشد، و جاده‌ها منطقی‌ترین و عملی‌ترین راه‌های ارتباط بندر با مثلث خالی هستند. به گفته مهندسانی که با آنها صحبت کردم بهترین نوع جاده برای این منظور ساده‌ترین نوع جاده، یعنی جاده‌ای است که در ایالات متحده آنرا مزرعه به بازار می‌نامند. چنین جاده‌هایی پایه خوبی برای آسفالت و سایر کارها در آینده و زمانی که حجم ترافیک به ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ وسیله در روز نزدیک شود فراهم می‌کنند.

جاده‌ها نه تنها وسیله‌ای برای تجارت و ارتباطات، بلکه قاصدان تحولات فرهنگی نیز هستند. راه ابریشم که از چین به اروپا رفت با خود تفکر هلنیسم را در پی اسکندر آورد و دین بودا را به شرق دور برد؛ شبکه جاده‌ای روم فرهنگ رومی را در اروپا، بخش‌هایی از آفریقا و آسیا گسترش داد؛

جاده گرند ترانک مغول‌ها تقریباً تمام هند را تحت حکومت یک سلسله متحد نمود. تأثیر جاده‌ها بر فرهنگ دنیای مدرن نیز موضوع چندین مطالعه اخیر آمریکایی بوده است که تغییرات ناشی از معرفی یک جاده اصلی جدید در یک منطقه را مورد بررسی قرار داده‌اند.

شبکه‌ای از جاده‌ها که مثلث خالی را پر کند در نهایت مرزهای ایران، افغانستان و پاکستان غربی را ادغام خواهد نمود اما جاده‌ها یک شبه به وجود نمی‌آیند. مسیرهای کاروانی قدیمی نیز اگرچه اغلب کوتاه‌ترین مسیرها هستند اما همیشه برای توسعه حمل‌ونقل موتوری مناسب نیستند. اکنون یک مسیر مناسب یافت شده که می‌تواند گوشه‌های مثلث خالی را قطع کند: بندرعباس - زاهدان - بیرجند - یزدان - شیندند - قندهار - کابل. آنچه بعداً اتفاق می‌افتد به توان و سیاست دولت‌های ایالات متحده، ایران و افغانستان بستگی دارد.

اگر بهترین سناریو اتفاق بیافتد و این مثلث از یک منطقه خالی به یک منطقه ارتباطی بین ایران، افغانستان و پاکستان تبدیل شود یکی از موانع فدراسیون از میان برداشته می‌شود؛ اگرچه سایر موانع مرتبط با سیاست‌های داخلی و خارجی این سه کشور همچنان نیازمند بررسی خواهد بود.

ملاحظات سیاسی و اقتصادی

پیشنهادهای مکرر مبنی بر بررسی امکان تشکیل فدراسیون توسط ایران و افغانستان و پاکستان برای منافع مشترک معمولاً هدف را بدون اشاره به توافقات سیاسی لازم برای تحقق آن تحسین کرده‌اند. اگرچه تکمیل مثلث خالی که اکنون سه کشور را از هم جدا ساخته می‌تواند به‌عنوان یک قدم آغازین دشوار ولی امکان‌پذیر در راستای ایجاد نوعی فدراسیون دیده شود اما موانع سیاسی موجود در این کار بسیار بزرگتر به نظر می‌آیند.

دو مقام سلطنتی، یعنی شاهنشاه ایران و پادشاه افغانستان که هر دو رسماً شاهان مشروطه‌اند مسائلی که حل آنها لازمه تشکیل فدراسیون است را پیچیده می‌کنند.

محمدرضا پهلوی واقعاً در ایران حکومت می‌کند؛ جایی که نهاد ۲۵۰۰ ساله پادشاهی همچنان به‌عنوان نقطه تجمع اکثر گرایش‌های سیاسی عمل می‌کند. با اینحال اخیراً برخی روشنفکران ایرانی برای اولین بار پس از سال‌ها به یاد آورده‌اند که شاه تنها دومین فرد از دودمان پهلوی است که بر تخت طاووس نشست. این افراد اشاره می‌کنند که رضاشاه پهلوی از تبار دهقانان مازندرانی بود؛ این ادعا کاملاً درست نیست، زیرا پدر و پدربزرگ

رضاشاه احتمالاً افسران ارتش ایران در دوره قاجار بودند. خود رضاشاه از طریق درجات نظامی به فرماندهی مشترک تیپ قزاق ایران که توسط روس‌ها در سال ۱۸۷۸ برای حفاظت از شاه قاجار تشکیل شده بود رسید.

اگرچه سرنگونی شاه کنونی محمدرضا پهلوی بارها از زمان به قدرت رسیدن وی در سال ۱۹۴۱ پس از کناره‌گیری اجباری پدرش پیش‌بینی شده است اما او بارها از خود انعطاف‌پذیری و توانایی ماندن در قدرت را نشان داد. نمونه‌هایی از این موارد عبارت‌اند از خونسردی او در بحران آذربایجان ۱۹۴۶، شجاعت شخصی پس از سوءقصد نافرجام ۱۹۴۹، دوام او در رقابت با نخست‌وزیر سابق (مصدق) بر سر قدرت، بازگشت فوری به صحنه پس از خروج از کشور در ۱۹۵۳، و موضع قاطع او در روابط با اتحاد جماهیر شوروی. با اینحال وضعیت سیاسی ایران را بسته به اینکه خوشبین باشیم یا بدبین می‌توان ثبات ناپایدار یا بی‌ثباتی پایدار توصیف کرد.

در افغانستان که آن نیز رسماً یک پادشاهی مشروطه می‌باشد چشم‌انداز کمی متفاوت است. در حال حاضر علیرغم شورش‌های قبیله‌ای گاه و بیگاه ثبات فعلی افغانستان واقعی است. پادشاه کنونی، محمدظاهرشاه مانند شاه ایران دومین عضو از خانواده خود است که بر تخت نشست. تا سال ۱۹۵۳ دو عموی پادشاه نخست‌وزیر بودند و قدرت را در دست داشتند و پادشاه

جوان به عنوان یک چهره نمادین و عامل وحدت خانواده سلطنتی خدمت می کرد. وقتی محمد داوود خان، پسر عموی هم عصر پادشاه در سال ۱۹۵۳ نخست وزیر شد قدرت نیز تدریجاً از رأس به سه رکن تقسیم شد: پادشاه، محمد داوود، و محمد نعیم (معاون دوم نخست وزیر و وزیر خارجه، و برادر محمد داوود).

در این الیگارشی اصلاح شده، نخست وزیر با حمایت ارتش همچنان قدرت نهایی را در اختیار دارد اما به ندرت اتفاق می افتد که بدون مشورت تصمیمی بگیرد.

ایران در مسیر مدرنیزاسیون بسیار جلوتر از افغانستان است و این تا حدی دلیل بی ثباتی ایران را توضیح می دهد. اگر افغانستان برنامه های توسعه خود را ادامه دهد افزایش سواد و فرصت های اقتصادی انتظارات را افزایش خواهد داد. از آنجا که انتظارات فزاینده بی ثباتی سیاسی را تقویت می کند ثبات ظاهری افغانستان نیز صرف نظر از عملکرد حاکمان آن احتمالاً در دهه آینده کاهش خواهد یافت و همزمان مسئله بقای پادشاهی نیز همانطور که در ایران اتفاق افتاده در آنجا هم مطرح خواهد شد.

صرفنظر از ثبات سیاسی، مشکل تفاهم دو شاه در یک فدراسیون را نمی‌توان ساده گرفت و به نظر می‌رسد این موضوع در حال حاضر اتحاد سیاسی را غیرممکن کرده است. به احتمال زیاد نه شاهنشاه ایران و نه پادشاه افغانستان به نفع دیگری کناره‌گیری نخواهند کرد و احساسات عمومی درباره ادامه وجود پادشاهی در سطح ملی در این دو کشور هرچه که باشد قطعاً غرور ملی هریک از این دو ملت جانب شاه خود را در فدراسیون خواهد گرفت.

ساختار دولت پاکستان اما تصویر منطقه‌ای را پیچیده‌تر می‌کند. پاکستان جدیدترین کشور از میان سه کشور است که در سال ۱۹۴۷ در قالب یک جمهوری متولد شد. فراز و نشیب‌های پاکستان برای یافتن هویت درحالی‌که نیروهای سیاسی آن به دنبال قدرت، ثروت و امتیاز بودند با به قدرت رسیدن فیلمدارشال محمد ایوب خان در سال ۱۹۵۸ به اوج رسید. پس از چهار سال حکومت نظامی که عموماً حتی از سوی بدبین‌ترین منتقدان بومی پاکستان مورد حمایت قرار گرفت پاکستان به یک قانون اساسی نسبتاً سکولار، آزادی مطبوعات و اجتماعی، انتخاب اعضای دموکراسی پایه [مدل حکومتی ابداعی پاکستان] حتی از کوچک‌ترین روستاها، تشکیل

اولین جلسه مجمع ملی (با منتخبین دموکرات‌های پایه)، و بازسازی احزاب سیاسی دست یافت.

پاکستان تازه‌وارد که در جستجوی یک دولت پارلمانی سازگار با آرمان‌های فرهنگی سنتی و مدرن و رشد اقتصادی بالقوه بود اکنون به یک کشور پیش‌تاز تبدیل شده است.

رئیس‌جمهور ایوب یک عملیات درنگ‌آفرین بی‌نظیر برای جلوگیری از احیای احزاب سیاسی انجام داد، هرچند روشنفکران نسبتاً پرتعداد پاکستان ظهور گروه‌های سیاسی را در آنجا اجتناب‌ناپذیر کردند. پس از تصویب لایحه‌ای توسط مجمع ملی که تشکیل احزاب سیاسی را مجاز می‌کرد، ایوب خان با اکراه آنرا به قانون تبدیل نمود و اعلام کرد که شخصاً موافق چنین اقدامی نیست. مخالفت مداوم او با این لایحه وی را در موقعیتی عالی قرار می‌دهد. اگر احزاب جدید مسئولانه عمل کنند پاکستان چند قدم بزرگ به سمت یک سیستم پارلمانی واقعی نزدیک‌تر خواهد شد که شاید شامل یک انتخابات مستقیم نیز شود. از سوی دیگر اگر اکثر احزاب مانند دوران پیش از ۱۹۵۸ به‌عنوان گروه‌های منفعت‌طلب کارشکن عمل کنند ایوب خان می‌تواند مجدداً حکومت نظامی اعلام کند و بیانیه‌ای با مضمون

«گفتم که چنین می‌شود» منتشر کند. وقوع هر کدام از این دو حالت موجب افزایش اعتبار سیاسی او خواهد شد.

ایران برخلاف پاکستان اکنون هیچ مجمع ملی ندارد. در ایران فقط شاه حکومت می‌کند و شورای ملی افغانستان نیز بیشتر به‌عنوان مهر تأییدی برای سیاست‌های الیگارش‌ی حاکم در آنجا عمل می‌کند.

تشکیل یک فدراسیون سیاسی بین ایران، افغانستان و پاکستان غربی در حال حاضر به‌دلیل سیستم‌های حکومتی ناهمخوان آنها غیرممکن به نظر می‌رسد:

- در ایران یک پادشاهی مشروطه اما تحت کنترل کامل شاه با پشتیبانی ارتش وجود دارد

- در افغانستان یک پادشاهی مشروطه نظری، اما در واقع یک الیگارش‌ی با قدرت نهایی در دست نخست‌وزیر تحت حمایت ارتش برقرار است

- در پاکستان هم یک سیستم ریاستی قوی با برنامه‌های آزمایشی دموکراسی پایه دیده می‌شود

در میان این سه کشور فقط در پاکستان یک مجمع ملی فعال و احزاب مخالف یافت می‌شود، هرچند دولت ایران برای برگزاری انتخابات

در ماه می برنامه‌ریزی کرده که نشان‌دهنده فرصتی برای شکوفایی گروه‌های مخالف است.

جدای از ساختارهای مختلف حکومتی این سه کشور، وفاداری‌های قبیله‌ای و منطقه‌ای نیز مانع تشکیل فدراسیون می‌شوند. هر سه کشور عناصر قبیله‌ای قدرتمندی دارند که معدودی از آنها تحت سلطه کامل دولت است. اگرچه تعداد مناطق غیرقابل دسترس قبیله‌ای سال به سال با ساخت جاده‌ها، خطوط تلفن و پایگاه‌های نظامی در دل مناطق کویری و کوهستانی رو به کاهش است اما این نفوذ همیشه مسالمت‌آمیز نیست، زیرا قبایل آرام‌نشده رهایی از مداخلات [حکومتی] را بسیار ارزشمند می‌دانند. بسیاری از خاورمیانه‌ای‌ها و غربی‌ها از افول قبایل و تأکید بر منافع ملی به جای منافع منطقه‌ای ابراز تأسف می‌کنند. برخی معتقدند تشکیل فدراسیون به جای تسریع مدرن‌سازی از سرعت آن خواهد کاست چراکه کنترل متمرکزتر، بافت حکومت‌های مسئولیت‌پذیر منطقه‌ای را نابود می‌کند؛ یعنی همان تعاملات رو در رو که به قبیله‌گرایی معنا می‌بخشد و ممکن است پایه‌ای برای یک حکومت ملی پایدار فراهم سازد. برخی به فروپاشی جمهوری متحده عربی (UAR) به عنوان نمونه‌ای از این اشاره می‌کنند. سیاست سوریه پیش از جمهوری متحده عربی حول ابرقبیله‌ها در معنای

قبیله‌ای می‌چرخید. رهبران سیاسی یکدیگر را می‌شناختند و تغییرات مدیریتی ناشی از کودتاها در آنجا از نظر داخلی بسیار کم‌اهمیت‌تر از چیزی بود که به دنیای خارج نشان داده می‌شد. پس از جدایی از جمهوری عربی، سوریه سه کودتای جدید را تجربه کرده است و برخی تحلیل‌گران معتقدند این کشور اکنون به الگوی عادی خود یعنی گذار آرام از کشمکش‌های قبیله‌ای به حکومت مرکزی مسئولیت‌پذیر بازگشته است؛ الگویی که از زمان همسو شدن سوریه با مصر مختل شده بود.

برخی دیگر ایده تکامل از قبیله به ملت را رد می‌کنند و معتقدند قدرت‌های قبیله‌ای باید پیش از شتاب گرفتن توسعه داخلی نابود شوند. اما نابودی قبایل هرگز آسان نبوده است و این همان چیزیست که رضاشاه پهلوی هنگام سرکوب قبایل کرد و بلوچ در دهه ۱۹۳۰ دریافت. اما شاید برخی سازش‌ها مانند آنچه ایران در اینبار در پیش گرفت بهتر از افراط در نابودی کامل قدرت‌های قبیله‌ای یا مدارای کامل با آنها باشد. اکنون اکثر قبایل کوهستان زاگرس در ازای افزایش امکانات بهداشتی و آموزشی و خودمختاری نسبی، به پرداخت مالیات و سربازی تن داده‌اند. اگرچه با گذشت زمان، این خودمختاری کمتر خواهد شد و رهبران قبیله‌ای مفهوم

مسئولیت متقابل نسبت به حکومت مرکزی در ازای مزایای دریافت شده را خواهند پذیرفت؛ مفهومی که تا چند سال پیش برای آنها ناشناخته بود.

مشکل قبیله‌ای دیگری که راه فدراسیون افغانستان و پاکستان را سد می‌کند مسئله پشتونستان است که همچنان حل نشده باقی مانده. افغان‌ها حمایت خود از جنبش ایجاد ایالت پشتونستان را حمایت از اصل خودمختاری می‌دانند و پاکستانی‌ها این جنبش را تجزیه‌طلبی افغان تعبیر می‌کنند. بنابراین مسئله پشتونستان یک توافق سیاسی که حتی برای ایجاد یک فدراسیون اقتصادی ضعیف در طرح بازار مشترک لازم است را ناممکن می‌سازد. برخی ناظران غربی با توجه به قطع روابط دیپلماتیک افغانستان و پاکستان برای مدت بیش از یک سال در پاسخی خردمندانه می‌گویند: «چرا به جای خیال‌پردازی راجب فدراسیون به بازسازی روابط عادی نیاندیشیم؟». اما این ایده که تشکیل فدراسیون درمانی معجزه‌آسا [برای منطقه] خواهد بود در ذهن برخی ایرانی‌ها، افغان‌ها و پاکستانی‌ها به شدت ریشه دوانده.

یک سؤال منطقه‌ای که در هنگام بررسی امکان تشکیل فدراسیون ایران-افغانستان-پاکستان بی‌درنگ به ذهن خطور می‌کند سرنوشت پاکستان شرقی است که توسط ۱۰۰۰ مایل از قلمروهای هند از پاکستان غربی جدا

شده است. پاکستان شرقی (بنگال شرقی) خود را خواهر فراموش شده می‌داند و این مسئله به مراتب کدورت بیشتری ایجاد کرده است زیرا بیشتر ارز خارجی پاکستان از محصول کف بنگال می‌آید و جمعیت پاکستان شرقی از بخش غربی آن بیشتر است (۵۱ میلیون در مقابل ۴۴ میلیون نفر). اگرچه قانون اساسی جدید بنگالی را به عنوان زبان ملی همتراز با اردو اعلام نموده و برابری‌های استانی را تضمین می‌کند اما بسیاری از بنگالی‌ها اینطور می‌اندیشند که اهالی پاکستان غربی آنها را شهروندان درجه دو به حساب می‌آورند. این احساس جدایی با این واقعیت نیز شدت می‌یابد که فرهنگ بنگالی اگرچه با اسلام پوشیده شده اما بیشتر به آسیای جنوبی مرتبط است تا به خاورمیانه مسلمان.

دولت پاکستان برای کمک به ایجاد حس درک و تعلق در سپتامبر ۱۹۶۲ از سفر ۱۵۰ مرد روزنامه‌نگار، معلم، دانشجو و متخصص بنگالی به پاکستان غربی حمایت کرد. این گروه به خانه بازگشتند تا گزارش‌هایی باشکوه از عشق برادرانه بنویسند اما اکثر کسانی که نگران مشکل تقسیم پاکستان هستند حس می‌کنند که این مشکل بسیار پیچیده‌تر از آن است که با مهمان‌نوازی حل شود.

اشاره به تشکیل فدراسیون با افغانستان و ایران موجب تشویش برخی بنگالی‌هایی شده که اخیراً در پاکستان غربی با آنها برخورد داشتیم. آنها اینگونه می‌اندیشند که «آیا ما به حال خود رها می‌شویم؟ چه نقشی خواهیم داشت اگر اصلاً داشته باشیم؟ ما همین حالا هم مورد تبعیض هستیم، حال چه خواهد شد اگر کل بخش شرقی خاورمیانه مسلمان باهم متحد شده و خود را یک واحد یکپارچه بدانند؟» چندین نفر ابراز نگرانی کردند و برخی دیگر ابراز امید از این موضوع که چنین فدراسیونی به پاکستان غربی اجازه خواهد داد مبادله کشمیر با بنگال شرقی را بپذیرد. با اینحال اکثراً هم‌نظر بودند که حتی برای بیخیال‌ترین رجال سیاسی پاکستانی نیز چنین معامله‌ای ناخوشایند خواهد بود و «در هر حال هند نیز هرگز موافقت نخواهد کرد».

نقش پاکستان شرقی در چنین فدراسیونی مشخص نیست. اگرچه نظر چندین بنگالی شرقی این بود که «چرا باید عجیب باشد اگر پاکستان شرقی بخشی از چنین فدراسیونی شود؟ ما اسلام را به عنوان وجه مشترک داریم و علیرغم مشکلات کنونی بین دو جناح، پیشرفت مسالمت‌آمیزی حاصل شده است، به‌ویژه از زمانی که ایوب خان رئیس‌جمهور شد. شما آمریکایی‌ها

خودتان راه را به ما نشان داده‌اید، با ایالت‌های هاوایی در میانه اقیانوس آرام و آلاسکا که توسط کانادا از بقیه ایالت‌های شما جدا شده است».

موضوع منطقه‌ای مهم دیگری که به ذهن می‌رسد واکنش هند به چین فدراسیونی است. آیا از نظر نخست‌وزیر نهری (یا جانشین او) الحاق ایران، افغانستان و پاکستان یک حرکت ضد هندی است؟ احتمالاً بله، زیرا تا زمانی که اختلاف موجود بر سر کشمیر حل نشود دوستی حقیقی بین هند و پاکستان شکل نخواهد گرفت. رئیس‌جمهور ایوب یکبار گفت که امیدوار است هند سرانجام با پاکستان همکاری کند تا کشمیر به یک منطقه مشترک بین دو کشور تبدیل شود و ترتیبات دفاعی آنها با هم ترکیب گردد. ممکن است هند سرانجام با تشکیل یک فدراسیون مشترک همکاری کند اما این به معنای تغییر قطعی در سیاست خارجی هند خواهد بود.

اگر ایران، افغانستان و پاکستان سرانجام تشکیل فدراسیون دهند رویای جان فاستر دالس از یک سپر شمالی به واقعیت می‌پیوندد، اما این اتفاق احتمالاً خارج از ساختارهای فعلی سازمان پیمان مرکزی [CENTO] و سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی [SEATO] روی خواهد داد. افغانستان بی‌طرف همواره از حضور در اتحادهای نظامی منطقه‌ای خودداری می‌کرد،

اگرچه اکنون اتحاد جماهیر شوروی نیروهای نظامی آنرا مسلح کرده و آموزش می‌دهد.

افغان‌ها تنها پس از رد درخواست‌های متعدد جهت دریافت تسلیحات از ایالات متحده حاضر به پذیرفتن پیشنهادات شوروی شدند. افغانستان در این راستا حاضر به امضای توافقنامه‌های امنیتی متقابل مرسوم نبود و علاوه بر این پاکستان (متحد آمریکا) به مسلح شدن یک دشمن بالقوه توسط آمریکا اعتراض داشت. در سال ۱۹۵۵ ایران به پیمان بغداد پیوست که پس از خروج عراق در سال ۱۹۵۸ به دلیل سقوط سلسله هاشمی طرفدار غرب، به پیمان CENTO تبدیل شد.

رئیس‌جمهور ایوب در بهار ۱۹۶۲ صریحاً اعلام کرد که از نظر او پیمان CENTO کم ارزش است و پیمان SEATO بی‌ارزش، و معتقد بود پاکستان خارج از هردوی اینها اوضاع بهتری خواهد داشت. او طرفدار یک توافقنامه دفاعی دوجانبه با ایالات متحده بود.

هر دو کشور ایران و پاکستان درحال ایجاد نشانه‌های بی‌طرفی بودند و در طول بازدید شاه ایران از پاکستان در ژوئیه ۱۹۶۲ یک پیمان دفاعی دوجانبه بین آنها نیز (طبق منابع آگاه پاکستانی) مورد بحث قرار گرفت.

پاکستان اکنون کمک‌های محدود شوروی را به‌ویژه در زمینه اکتشاف نفت می‌پذیرد و مشغول برنامه‌ریزی جهت افزایش روابط تجاری است. در اواخر سپتامبر ۱۹۶۲ ایران ظاهراً به بی‌طرفی نزدیک‌تر شد. دولت ایران به اتحاد جماهیر شوروی اطلاع داد که اجازه ایجاد پایگاه‌های موشکی خارجی در خاک ایران را نخواهد داد اما موافقت کرد که روابط تجاری، اقتصادی، فنی و فرهنگی با این کشور را گسترش دهد. ایران یک تیم تجاری ترتیب داد تا از شوروی بازدید کند و سازمان برنامه ایران نیز در ۲۹ سپتامبر اعلام کرد که قصد دارد برای ساخت سدهای ارس و اترک از شوروی درخواست کمک نماید.

اگر پاکستان از پیمان‌های CENTO و SEATO خارج شود و ایران از CENTO خارج شود، وجود گروه‌های نظامی آمریکایی در هر دو کشور همچنان به‌عنوان یک عامل در فدراسیون مورد توجه خواهد بود، چراکه در افغانستان چندین گروه نظامی از شوروی حضور دارند. چیزی که موضوع را پیچیده‌تر می‌کند این است که بسیاری از افسران افغان حتی پس از شروع آموزش و تسلیح واحدهای خاص توسط شوروی، در تأسیسات نظامی ایالات متحده آموزش دیده‌اند. به‌عنوان مثال یک سرهنگ افغان در دانشکده فرماندهی ستاد نیروی زمینی در فورت لیونورث شرکت کرده است

و چند خلبان افغان پرواز با جت‌های آمریکایی را در تگزاس آموخته‌اند. این خلبانان نهایتاً به افغانستان بازخواهند گشت تا با جنگنده‌های میگ [MiG] ساخت شوروی پرواز کنند. هر اتفاقی که بیافتد احتمالاً ایران و پاکستان قصد دارند توافقنامه‌های دوجانبه خود با ایالات متحده را ادامه دهند. با اینحال تنها در صورتی که هر دو کشور به حضور نظامیان آمریکایی در خاک خود پایان دهند افغانستان نیز احتمالاً موافقت خواهد کرد که همان کار را با گروه‌های نظامی روسی بکند. اما آیا شوروی اجازه خواهد داد افغان‌ها دست به این کار بزنند؟ این یک سؤال حیاتی است که احتمالاً پاسخ آن منفی است. شوروی منطقاً نمی‌خواهد موقعیت و نفوذ خود در افغانستان را از دست بدهد و این موضوع دو دلیل دارد:

۱. تغییر در سیاست افغانستان درباره کمک‌های نظامی به شوروی به معنای از دست رفتن احتمالی وجهه شوروی در آسیا خواهد بود

۲. روابط مسکو با جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی که ملی‌گرایی در آنها هنوز زنده است ممکن است تحت تأثیر تشکیل فدراسیونی از هم‌تایان مسلمان آنها در جنوب قرار گیرد

تشکیل یک بلوک شمالی بی‌طرف [از کشورهای شرقی CENTO] هرچقدر هم که جذاب و مطلوب به نظر برسد احتمالاً تا زمانی که یک اعتماد متقابل شکل نگیرد مورد موافقت سیاست‌های شوروی و آمریکا قرار نخواهد گرفت. اگر ایران، افغانستان و پاکستان بتوانند بند ناف نظامی خارجی خود را با موفقیت قطع کنند ممکن است تنش‌ها و سوءظن‌ها در منطقه کاهش یابد اما اخراج گروه‌های نظامی آمریکایی و خروج از پیمان‌ها ممکن است باعث نفوذ مہارنشدہ از سمت شمال شود.

حتی کسانی که نیاز فزاینده به یک توافق اقتصادی حس می‌کنند و درمورد امکان حل و فصل اختلافات سیاسی نسبتاً خوشبین هستند بعید است انکار کنند که اختلافات بین‌المللی در این منطقه به آسانی بالا می‌گیرد.

در اوت ۱۹۶۲ ایوب خان رئیس‌جمهور پاکستان در سخنرانی خود در کویتہ برای نخستین بار علناً ایده‌های خود درباره یک فدراسیون آزاد بین ایران و افغانستان و پاکستان را مطرح کرد. اما در همان سخنرانی با چند اظهارنظر کنایه‌آمیز درباره اختلاف مرزی افغانستان و پاکستان موقتاً یک گفتگوی جدی درباره فدراسیون را ناممکن کرد.

به نظر می‌رسد هیچ نسخه رسمی از سخنرانی ایوب خان در کویت منتشر نشده است اما چندین گزارش مطبوعاتی در ترجمه‌های خود از اردو آنقدر هم‌نظر بودند که محتوای اظهارات او را تأیید کنند.

روزنامه داون [Dawn] کراچی از ایوب خان چنین نقل کرد: «من از تشکیل یک کنفدراسیون احتمالی بین ایران و افغانستان و پاکستان استقبال می‌کنم.» خبرگزاری آسوشیتد پرس پاکستان گزارش داد که «او ادغام سه کشور برادر مسلمان را در یک موجودیت سیاسی بزرگ‌تر» پیشنهاد داده است. در گزارش دیگری از آسوشیتد پرس نیز آمده: «پاکستان در استقبال از چنین ایده یا پیشنهادی برای وحدت سه کشور پیش‌قدم خواهد بود.» چندین محقق اردو به من گفته‌اند که از نظر آنها اتحاد ترجمه بهتری نسبت به عبارات ادغام، کنفدراسیون یا وحدت است که در رسانه‌ها نقل شد.

پس از حمله روزنامه داون و چند روزنامه پاکستانی پرنفوذ دیگر به ایده تشکیل فدراسیون در آن هنگام، محمدعلی وزیر خارجه پاکستان تلاش کرد موضوع را روشن کند. در ۹ اوت او اعلام کرد که رئیس‌جمهور ایوب یک فدراسیون سیاسی سفت‌وسخت را پیشنهاد نکرده است، بلکه «شکلی از اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع را به تصویر کشیده که در آن هر عضو

آزاد است تا سیاست خود را دنبال کند» و این به نظر امکان بحث درمورد ایجاد یک فدراسیون آزاد را باقی می‌گذاشت.

با اینحال مسئله مذاکرات جدی حول یک فدراسیون آزاد یا سفت‌وسخت به بحثی آکادمیک تبدیل شد چراکه واکنش‌های اصلی به این سخنرانی با اظهارات ایوب خان درمورد روابط پاکستان و افغانستان برانگیخته شد. روزنامه اطلاعات تهران در شماره ۸ اوت ۱۹۶۲ از او نقل کرد که گفت: «پاکستان مایل است تمامی امکانات داده شده به افغانستان محصور در خشکی را بر مبنای صداقت و احترام به تمامیت ارضی پاکستان بازگرداند؛ اگرچه هیچ کشور باشرافتی نمی‌تواند اجازه دهد کشور دیگری تمامیت آنرا تضعیف کند و پاکستان هرگز وارد چنین توافقی نخواهد شد».

خواه او فکر می‌کرد تنها حقایق آشکار را تکرار می‌کند یا طبق عادتش مشغول تحریک دشمنان واقعی و خیالی بود به‌هرحال فوراً پاسخ خود را گرفت. در ۱۲ اوت نخست‌وزیر افغانستان محمد داوود خان خشمگینانه ایوب خان را به این متهم کرد که «تلاش کرده تا سردرگمی درباره مسائل حل نشده این دو کشور ایجاد کند».

این تبادل نظر علاوه بر پیامدهای بلندمدت برای امکان تشکیل فدراسیون ناگهان به دوره‌ای از خوشبینی میان پاکستانی‌ها و افغان‌هایی پایان داد که امیدوار بودند شاه ایران به شکلی موفقیت‌آمیز راجب اختلافاتی که مرز پاکستان-افغانستان را بسته بود میانجی‌گری کند.

بازدید شاه از افغانستان و پاکستان که با تبلیغات گسترده و تقریباً بدون برنامه‌ریزی قبلی یا پایه‌ریزی دیپلماتیک همراه بود در اواخر ژوئیه انجام شد و او تا ۱ اوت به خانه بازگشت. هر دو کشور افغانستان و پاکستان موافقت کردند مسئله پشتونستان را از مسئله ازسرگیری روابط دیپلماتیک و تجاری عادی جدا سازند و این رویکردی جدید نبود زیرا هر دو طرف قبلاً ادعا کرده بودند که این موضوع به قطع روابط دیپلماتیک ارتباطی ندارد. اما از لحن واکنش افغانی‌ها به سخنرانی کویت می‌توان فهمید که این مسئله به این راحتی کنار گذاشته نشده است.

فروپاشی امیدها برای ازسرگیری روابط میان پاکستان و افغانستان ناامیدی بزرگی برای خیلی‌ها در دو سوی مرز بود. افغان‌ها مشتاق بودند مرز قبل از صادرات محصول میوه ۱۹۶۲ بازگشایی شود، اما حالا باید مانند سال ۱۹۶۱ حمل‌ونقل هوایی به شوروی و هند سازماندهی می‌شد. پاکستانی‌ها امیدوار بودند مسیر ترانزیت مجدداً باز شود چراکه هم دولت و هم بازرگانان درآمد

قابل توجهی را به خاطر بسته شدن مرز از دست داده بودند. شاه ایران نیز از موفقیت در افزایش اعتبار بین‌المللی خود از طریق میانجی‌گری این مسئله دشوار ناامید شد. ایرانی‌ها ظاهراً بازگشایی مرز را قطعی می‌دانستند. مطبوعات ایرانی در هفته اول اوت پس از بازگشت شاه به خانه و قبل از سخنرانی ایوب خان در کویته یکصدا باهم بازدید باشکوه شاه را مورد تمجید قرار دادند.

نظر روزنامه اطلاعات نمونه‌ای از این نظرات بود: «گزارش‌های اخیر نشان می‌دهد بازدید اعلیحضرت از افغانستان و پاکستان با موفقیت به پایان رسیده است. اکنون به لطف تلاش‌های پادشاه ما، پیوندهای شکسته بین افغانستان و پاکستان احیا شده و دو همسایه روابط برادرانه خود را از سر گرفته‌اند. این یکی از درخشان‌ترین دستاوردهای سیاسی سال است و مطمئناً محافل سیاسی بین‌المللی از اهمیت آن غافل نخواهند شد.»

این در حالی بود که حتی مطبوعات پاکستانی موضوع را با یک خوشبینی محتاطانه منعکس کردند.

سخنرانی کویته همچنین منجر به لغو مذاکرات پیش‌بینی‌شده در تهران در ۱۲ سپتامبر بین نعیم وزیر خارجه افغانستان، و محمدعلی وزیر خارجه

پاکستان شد. مطبوعات تحت کنترل دولت افغانستان هرگز از مذاکرات پیشنهادی سخنی به میان نیاوردند هرچند بسیاری از روزنامه‌نگاران از آن آگاه بودند. یکی از آنها برایم تعریف کرد که مطبوعات و رادیو چیزی درباره جلسه پیشنهادی وزرای خارجه نگفتند و این جلسه هرگز رسماً اعلام نشد.

دلایل منتشرشده در مطبوعات پاکستان نیز راجب لغو جلسه به سخنانی کویته اشاره نداشت. فقط ذکر شد که شاهزاده نعیم می‌خواهد پسر بیمارش را برای درمان فوری به آلمان غربی ببرد و برنامه فشرده محمدعلی در داخل پاکستان مانع از سفر زودهنگام او به تهران شده است. با اینحال در اکتبر دو وزیر خارجه چندین بار در نیویورک جایی که هر دو در افتتاحیه اجلاس سازمان ملل حضور داشتند ملاقات نموده و برای جلسات دیگر برنامه‌ریزی کردند. بنابراین سخنانی کویته ممکن است بازگشت روابط را به تأخیرانداخته باشد اما اگر رئیس‌جمهور ایوب دیگر درباره تلاش‌های افغانستان برای تضعیف تمامیت ارضی پاکستان سخنانی نکند آن [امید] را نابود نکرده است.

اگرچه شخصیت‌های کلیدی ماجرا و مشکلات سیاسی منطقه‌ای حل نشده (به‌ویژه مسئله پشتونستان) مانع تشکیل فدراسیون می‌شوند اما الگوی فرهنگی وفاداری سیاسی به سمت آن تمایل دارد. وفاداری‌های فردی به

ترتیب شدت به شرح زیر می‌باشد: خانواده اصلی، خانواده بزرگ‌تر، تبار، تیره یا خاندان، زیرقبیله، قبیله (یا منطقه برای یکجانشینان)، اتحادیه قبیله‌ای، دولت-ملت. افزودن یک فدراسیون آزاد از دولت‌ها به انتهای این فهرست از نظر تئوری وضعیت موجود را به‌طور محسوس برهم نمی‌زند اما در عمل ممکن است تعادل ظریف قبیله و منطقه درمقابل دولت مرکزی را مختل کند.

اشتغال ذهنی بسیاری از رهبران مسلمان به تشکیل فدراسیون گاهی به روش‌های مبهمی آشکار می‌شود. اگرچه این به‌طور کلی پذیرفته شده است که شاه ایران از نوعی ارتباط غیررسمی با افغانستان و پاکستان حمایت می‌کند اما او همچنین در حال بررسی واکنش رهبران جهان عرب است. نامه‌ای در روزنامه مصری الأهرام منتشر و در ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۲ در روزنامه داوون بازنشر شد که ادعا می‌شد توسط شاه ایران و در پاسخ به پیشنهاد تشکیل یک اتحادیه آزاد بین ایران، اردن، عربستان سعودی و پاکستان به عنوان ضدحمله‌ای به دخالت‌های رئیس‌جمهور ناصر [مصر] در امور دو کشور اردن و عربستان به ملک حسین پادشاه اردن نوشته شده است. گرچه ایرانی‌ها وجود چنین نامه‌ای را تکذیب کردند اما یکی از مقامات ایرانی در گفتگویی خصوصی اظهار کرد: «اگرهم اعلیحضرت چنین نامه‌ای نوشته

بودند توجیه‌پذیر بود زیرا بسیاری از ما معتقدیم رئیس‌جمهور ایوب از ایران استفاده می‌کند تا هند را وادار به برقراری روابط نزدیک‌تر با پاکستان کند؛ آنچه رئیس‌جمهور ایوب واقعاً می‌خواهد روابط نزدیک‌تر هند و پاکستان است نه یک فدراسیون مشترک با ایران و افغانستان».

علیرغم روال پایدار توطئه‌های سیاسی و دشمنی‌های شخصی، ایده ایجاد یک بازار مشترک اقتصادی بین ایران، افغانستان و پاکستان (و احتمالاً سایر ملل خاورمیانه و هند) ممکن است جذاب باشد؛ به‌ویژه که اروپای غربی پس از از دست دادن مستعمراتش به‌طور فزاینده‌ای به گوشه‌گیری اقتصادی و سیاسی روی آورده است و به نظر می‌رسد اکنون تنها اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده واقعاً به گسترش نفوذ سیاسی از طریق کمک‌ها و وام‌های خارجی علاقه دارند، البته با احتمال استثنای آلمان غربی.

هر سه این کشورها توسعه‌نیافته اما در حال توسعه‌اند و توافق روی یک بازار مشترک می‌تواند این روند را تسریع کند. یک تاجر ایرانی از کرمان پیشنهاد کرده است که یک بازار مشترک بین ایران و افغانستان جهت جبران ضررهایی تشکیل شود که پس از آغاز کار بازار مشترک اروپا به‌شکل کامل و مؤثر، رخ خواهد داد. به گفته او افغانستان می‌تواند پشم،

پوست، موی بز، پسته و دام را با منسوجات، روغن نباتی، کفش، لباس، سماور و محصولات نفتی ایران مبادله کند. این تاجر یک توافقنامه تجاری مشابه بین ایران و پاکستان را نیز پیشنهاد کرد.

افغانستان محصور در خشکی از نظر اقتصادی از دو همسایه خود عقب است اما دستاوردهای آن در برخی حوزه‌ها پس از جنگ جهانی دوم قابل توجه‌اند. برای مثال افغانستان اکنون بخش زیادی از نیازهای سیمان و منسوجات خود را تولید می‌کند. با اینحال این سه کشور می‌توانند اقتصاد یکدیگر را به‌خوبی تأمین کنند.

ایران با درآمد سالانه ۳۰۰ میلیون دلاری از حق امتیاز نفت یکی از خوش شانس‌ترین کشورهای آفریقایی-آسیایی است. ایران، افغانستان و پاکستان به ندرت از کمبود مواد غذایی رنج می‌برند. هر سه آب کافی برای گسترش کشاورزی و انرژی دارند اما هنوز کنترل کافی بر این منابع حیاتی اعمال نکرده‌اند. با برنامه‌ریزی و اجرای پروژه‌های هماهنگ، این سه کشور می‌توانند در سه مورد که اکنون ارز خارجی زیادی مصرف می‌کند تقریباً خودکفا شوند؛ این سه مورد فرآورده‌های نفتی، سیمان و منسوجات‌اند.

منطقه بلوچستان در هر سه کشور منابع معدنی عظیمی دارد که در صورت بهبود سیستم حمل و نقل قابل بهره‌برداری است اما در حال حاضر استخراج و صادرات این مواد معدنی مقرون به صرفه نیست. اخیراً یک شرکت ایتالیایی به سنگ مرمر افغانستان در دره پایین هیرمند علاقه نشان داد. ذخایر نفت و گوگرد نیز در بلوچستان پاکستان وجود دارد.

ادغام اقتصادی به دلیل موافقت ایالات متحده برای کمک به ایران در توسعه مثلث خالی بیش از پیش رنگ واقعیت بخود می‌گیرد. این پروژه شامل توسعه بندرعباس به عنوان یک بندر اصلی، به علاوه شبکه‌ای از جاده‌ها به داخل بخش‌های شرقی ایران خواهد بود. این جاده‌ها در نهایت قرار است به شبکه‌های اصلی غرب افغانستان و پاکستان متصل شوند.

هزینه کل برنامه حدود ۱۰۰ میلیون دلار برآورد شده است که گفته می‌شود ایران ۶۵ درصد آنرا پرداخت خواهد کرد. مسیر آسفالت پیشنهادی بین بندرعباس و هرات (که تماماً تحت پوشش کمک‌های آمریکا نیست) ۷۰۰ مایل کوتاه‌تر از مسیر فعلی خرمشهر-تهران-مشهد-هرات خواهد بود. آمریکایی‌ها همچنین تمایل خود را جهت کمک به افغان‌ها برای ساخت یک جاده خوب از هرات به مشهد ابراز کرده‌اند که در حال حاضر بدترین مسیر ارتباط مرزی افغانستان به دنیای بیرون است. جاده هرات-مشهد به

جاده روسی هرات-قندهار که اکنون در دست ساخت است متصل خواهد شد، جایی که با کمک آمریکا به دو جاده قندهار-سپین بولدک و قندهار-کابل می‌پیوندد.

موسسه غیردولتی آمریکایی CARE نیز در توسعه جنوب ایران به‌ویژه ساخت جاده‌های مزرعه به بازار که روستاها را به شهرهای بزرگتر متصل می‌کنند مشارکت دارد. ایرانی‌ها جاده‌ها را با ابزار و مواد ارائه‌شده توسط برنامه خودیاری CARE می‌سازند. چندین برنامه توسعه اجتماعی که نخستین برنامه‌های نفوذ کرده به این منطقه‌اند نیز از کمک و راهنمایی موسسه CARE بهره می‌برند.

پاکستانی‌ها در سپتامبر ۱۹۶۲ ساخت یک جاده CENTO را از سر گرفتند که از کراچی به کلات، کوئته، زاهدان، کرمان و در نهایت به آنکارا خواهد رفت. این جاده آسفالت یکی از زوایای مثلث خالی را قطع خواهد کرد. اگرچه این مسیر در ابتدا به‌عنوان یک جاده نظامی طراحی شد اما برای تردد تجاری نیز به همان اندازه مفید خواهد بود.

ایران و پاکستان همکاری اقتصادی در برخی جنبه‌ها را آغاز کرده‌اند. در آوریل ۱۹۶۲ نتایج یک بررسی مشترک ایرانی-پاکستانی از مناطق مرزی

این دو کشور ذخایر گسترده‌ای از مس و سرب در ایران و همچنین کوه های سیندک [Saindak] در ناحیه چاغی بخش کویته را آشکار کرد. گروه بررسی در حوالی منطقه بندگان توانست سنگ‌های باکیفیت آهن و مس جمع‌آوری کند. همچنین ذخایر بزرگ باریت (حدود ۷۰۰۰۰۰۰ تن) در نزدیکی خُضدار در بخش کلات ظاهر شد. باریت در حفاری نفت و تولید رنگ استفاده می‌شود. در ناحیه دادو و منطقه مرزی لاخرا، گروه بررسی ذخایر زغالسنگ بزرگی را یافت. همچنین وجود ماسه‌های سیلیس [سیلیکا] با کیفیت تجاری/صنعتی را در سکر گزارش کرد. در دیره‌غازی‌خان نزدیک معادن راکی-ماوٹ [Rakhimunh] نیز سنگ‌های رادیواکتیو با کیفیت بالا پیدا شد.

در پایان کنفرانس نفت تهران در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲، ایران و پاکستان یک برنامه اکتشاف نفت مشترک را در مرز مکران اعلام کردند. یک کمیته مشترک بررسی ژئوفیزیک مسئول تحقیق و توصیه این پروژه خواهد بود. ایرانی‌ها همچنین اعلام کردند که قصد دارند مذاکراتی را با افغان‌ها برای تلاش‌های مشترک در امتداد مرز افغانستان-ایران آغاز کنند.

برنامه‌های جاده‌ای و بندری که برخی از آنها قبلاً آغاز شده اما بیشتر آنها هنوز روی کاغذ است در کنار بررسی‌های مشترک موجب تشویق توسعه در

منطقه‌ای خواهد شد که مدت‌ها مورد بی‌توجهی بوده و نتیجه نهایی ممکن است یک توافق اقتصادی فعال منطقه‌ای باشد. در حال حاضر نشانه‌هایی از بی‌طرفی و منطقه‌گرایی (تا حد فدراسیون) به چشم می‌خورد که بخشی از آن به دلیل شکل‌گیری بازار مشترک اروپا و بخشی هم به این دلیل است که این سه کشور بیش از پیش نسبت به عضویت در پیمان‌های نظامی پهلوان‌پنبه‌ای تردید دارند. نخستین حوزه‌هایی که تحت تاثیر این نگرش قرار می‌گیرند حوزه اقتصادی، فرهنگی و به احتمال نه‌چندان زیاد حوزه نظامی خواهد بود (به عنوان مثال وحدت فرماندهی). اما از نظر سیاسی تشکیل یک فدراسیون حتی از نوع آزاد زمان زیادی می‌طلبد.

...

پس از استعفای داوطلبانه محمد داوود خان نخست‌وزیر افغانستان در مارس ۱۹۶۳ و انتصاب یک کابینه [از خانواده] غیرسلطنتی به رهبری دکتر محمدیوسف، هیئت‌های افغان و پاکستانی در اواخر ماه می در تهران ملاقات کردند و موافقت نمودند روابط دیپلماتیک و تجاری عادی خود را از سر گیرند. جدای از این، گسترش فعالیت‌های تجاری بین ایران و افغانستان همچنان ادامه دارد. افغانستان دومین کشور (پس از کویت) خواهد بود که سیگارهای ایرانی را وارد می‌کند و ایران موافقت کرده است روان‌کننده‌های

نفتی موردنیاز جهت راه‌اندازی فرودگاه بین‌المللی تازه‌تاسیس قندهار که البته هنوز شروع به کار نکرده را تأمین کند. روند توسعه ایران در سیستان و بلوچستان شتاب می‌گیرد و ساخت جاده CENTO که کراچی و تهران و آنکارا را از طریق مثلث خالی به هم متصل می‌کند در حال پیشروی است. سرانجام در ۱۲ ژوئن فیلدمارشال محمد ایوب خان رئیس‌جمهور پاکستان در سخنرانی خود در پشاور گفت:

«ما نیاز شدید به همکاری و مشارکت همه‌جانبه بین ایران، ترکیه، افغانستان و پاکستان حس می‌کنیم و امیدواریم بازرگانان این کشورها نیز حسی مشابه ما داشته باشند تا این ترکیب قدرتمند به ترکیبی شکست‌ناپذیر تبدیل شود».

پایان

لویی دوپری، استاد سابق انسان‌شناسی دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا، در زمان نگارش این مقاله با فعالیت‌های میدانی دانشگاه‌های آمریکا در افغانستان همکاری داشت. این مقاله از گزارش خدمات میدانی دانشگاه‌های آمریکا، سری آسیای جنوبی، جلد ۷، شماره‌های ۳-۴، فوریه ۱۹۶۳ گرفته شده است.

نشریه خاورمیانه با نام لاتین The Middle East Journal یک فصلنامه است که در چهار شماره در طول سال منتشر می‌شود. این مجله از سال ۱۹۴۷ توسط موسسه خاورمیانه (Middle East Institute) در واشنگتن دی‌سی منتشر شده و یکی از معتبرترین نشریات در حوزه مطالعات خاورمیانه مدرن به شمار می‌رود.